

www.ketab.ir

آلن تورن

بازگشت کنشگر

نظریه اجتماعی در جامعه پسا صنعتی



ترجمه سلمان صادقی زاده

www.ketab.ir

تورن، آلن

Touraine, Alain

بازگشت کنشگر: نظریه اجتماعی در جامعه پسا صنعتی

آلن تورن؛ ترجمه سلمان صادقی زاده

تهران: نشر ثالث، ۱۴۰۰.

۲۴۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۷۲۶-۴

عنوان اصلی: Retour de l'acteur

تحولات اجتماعی

کنش اجتماعی

جنبش های اجتماعی

صادقی زاده، سلمان، ۱۳۶۵-، مترجم

شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۴۲۴۵۸



بازگشت کنشگر به نظریه اجتماعی در جامعه پسا صنعتی

آلن تورن

ترجمه سلمان صادقی زاده (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

ویرایش: رهام برکچی زاده

صفحه آرایی: فریدون سامانی پور

مجموعه فلسفه و علوم اجتماعی

طراح جلد: حمید باهو

چاپ اول: ۱۴۰۰ / ۴۴۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نشر ثالث

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۷۲۶-۴

ISBN: 978-600-405-726-4

کلیه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است.

قیمت: ۶۲۵۰۰ تومان

دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند / بین ایران شهر و ماه شهر / پ ۱۵۰ / طبقه چهارم

فروشگاه شماره یک: خیابان کریمخان زند / بین ایران شهر و ماه شهر / پ ۱۴۸

فروشگاه شماره دو: اتوبان شهید همت / مجتمع ایران مال / طبقه G3 / شماره ۱۸۳

فروشگاه شماره سه: پاسداران / میدان هروی / مجتمع هدیش مال

فروشگاه شماره چهار: خیابان فرشته / آقا بزرگی / باغ ریشه / پ ۳۱

تلفن گویا: ۸۸۳۱۰۷۰۰ - ۸۸۳۱۰۵۰۰ - ۸۸۳۰۲۴۳۷ - ۷ - ۸۸۳۲۵۳۷۶

آدرس سایت: www.salesspublication.com

آدرس اینستاگرام: [salesspublication](https://www.instagram.com/salesspublication)

فهرست

پیشگفتار

۹

بخش نخست: بازنگاری نوبنی از زندگی اجتماعی

۱۷

۱۹

۴۷

۵۹

۷۱

۱. از جامعه به کنش اجتماعی

۲. جهش جامعه‌شناسی

۳. بحران مدرنیته

۴. آیا زندگی اجتماعی کانونی دارد؟

۸۱

۸۳

۱۰۷

۱۲۵

۱۳۵

۱۴۵

بخش دوم: جامعه‌شناسی کنش

۵. هشت پادنهاده جامعه‌شناسی کنش

۶. جنبش‌های اجتماعی

۷. دو چهره هویت

۸. تغییر و توسعه

۹. روش جامعه‌شناسی کنش

۱۵۹

۱۶۱

بخش سوم: پرسش از اکنون

۱۰. تولد جامعه برنامه‌ریزی‌شده

پیشگفتار

جامعه‌شناسی به مثابه شیوه خاصی از تحلیل زندگی اجتماعی شکل گرفت. بنا بر تصویری که جامعه‌شناسی ترسیم می‌کرد، نظام اجتماعی مجموعه‌ای در حرکت بود که از سنت به مدرنیته، از باور به خرد از باور به تولید، و در گسترده‌ترین صورت‌بندی و به تعبیر فردیناند تونیس^۱، از جماعت به جامعه گذار می‌کرد. در تمامی این برداشت‌ها، جامعه بر پایه مدرنیته شناخته می‌شد. در نتیجه کشمکشان یا در جایگاه کارگزاران پیشرفت تعریف می‌شدند یا در جایگاه موانع توسعه. سرمایه‌داران به عنوان کشمکشان پیشرو در تحول اقتصادی به چشم معماران بر‌رحم ولی چیره‌دستی نگریسته می‌شدند که پیروزی خرد، بازار، سود و تقسیم کار را به ارمغان می‌آوردند. از دیگر سو، اعضای جنبش کارگری به مثابه مدافعان کار در برابر سودجویی غیرعقلانی، و قهرمان نیروهای تولید در برابر بطالت بحران‌های اقتصادی به شمار می‌آمدند.

در عرصه سیاسی، دموکراسی کم‌تر بر پایه خودش و بیش‌تر بر پایه اراده به ویران کردن الیگارشی‌ها، تبعیض‌ها و رژیم‌های سابق تعریف می‌شد. به همین سان، در عرصه آموزش، وظیفه مدرسه رها کردن بچه‌ها از خاص‌گرایی‌های موروثی، محیط خانوادگی و نخبگان محلی حاکم بر آن‌ها بود. همه این‌ها تصویری کامل از جامعه‌ای را به دست می‌دهد که بر

۱. Ferdinand Tönnies، جامعه‌شناس آلمانی قرن سوزدهم که به توضیح و بازشناسی مفهوم جامعه یا گریشافت (Gesellschaft) و تمایز آن از جماعت، باهمستان یا گمايشافت (Gemeinschaft) پرداخته است.

پایه حرکتش تعریف می‌شود، نه بر پایه ماهیت یا نظم درونی‌اش. تصویر کنشگران در این جامعه تصویر کسانی است که خود را از درون پبله‌های «امر خاص» بیرون می‌کشند تا به جهان «امر عام» پای گذارند و با پشت سر گذاردن گذشته، به سوی آینده رهسپار شوند.

این شیوه تحلیل زندگی اجتماعی کلان‌دامنه و به نحو شگفت‌انگیزی پرثمر است و در آن فهم نظام و درک کنشگران با یکدیگر همپوشانی کامل دارد. نقش‌ها و احساسات کنشگران بر پایه عبارت‌هایی تعریف می‌شود که به طور خاص اجتماعی یا حتی سیاسی و شاید بهتر باشد بگوییم جمهوری خواهانه‌اند. [در این شیوه تحلیل] کنشگر اجتماعی بیش از هر چیز شهروند است؛ به این معنا که پیوند توسعه شخصی با پیشرفت اجتماعی، ناگسستی پنداشته می‌شود و تفکیک آزادی فردی از مشارکت در زندگی جمعی ناممکن است.

با وجود این، طی پنجاه سال گذشته این شیوه از بازنمایی زندگی اجتماعی روندی فرسایشی داشته است؛ تا جایی که امروزه از آن به «جامعه‌شناسی کلاسیک» یاد می‌کنیم (عبارتی که به نحوی غیر مستقیم اما شفاف نشان از دوری جستن ما از آن دارد). ما آموخته‌ایم تا از پس ابهام مفروضه‌هایی مانند «جامعه» و «نظام اجتماعی» شکل‌هایی از سلطه را ببینیم؛ خواه این سلطه از سوی طبقه‌ای خاص باشد یا از سوی دولت.

گاهی مدرنیته به بررسی‌م بدل شده است. نخستین نمونه این بررسی‌م در قاره اروپا و علیه یهودیت اروپای غربی رخ داد. این قشر از یهودیان شاید بیش از هر قشر اجتماعی دیگر ب برداشتی از پیشرفت گره خورده بود که به آن اجازه می‌داد در عین جذب شدن در جامعه میهمان، فرهنگ خود را حفظ کند. نابودسازی این گروه به نوعی نابودسازی انگاره پیشرفت بود. در همان دوران امیدهایی که به انقلاب پرولتری بسته شده بود، در گولاگ^۱ دفن می‌شد. جنگ بزرگ در اروپا، انقلاب شوروی، بحران بزرگ ۱۹۲۹^۲ و برآمدن فاشیسم پیامدهایی سهمناک به همراه داشت و گسستی جدی در جامعه‌شناسی کلاسیک پدید آورد.

۱. Gulag: سرواژه‌ای روسی است از «اداره کل اردوگاه‌های کار و اصلاح». در زمان ژوزف استالین، این اداره کل شامل اردوگاه‌های کار اجباری در نواحی دورافتاده اتحاد جماهیر شوروی، از قبیل منطقه سردسیر سبیری، استپ‌های قزاقستان و بیابان‌های ترکمنستان بود که محکومان سیاسی در آن‌ها نگهداری می‌شدند. م.

۲. Great War: نام دیگر جنگ جهانی اول. م.

۳. همچنین معروف به رکود بزرگ است که با سقوط بازار سهام وال استریت در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۹ آغاز شد و تا اواخر دهه ۱۹۳۰ ادامه یافت. م.

پس از جنگ جهانی دوم و در دوره طولانی شکوفایی اقتصادی شاهد بازگشت جامعه‌شناسی کلاسیک هستیم، اما این بار در آن سوی اقیانوس اطلس. نظریهٔ تالکوت پارسونز که همچنان به برداشت تکامل‌گرایانهٔ جامعه‌شناسی پیش از ۱۹۱۴ وفادار بود، بیش‌تر بر شرایط و اشکال ادغام نظام اجتماعی متمرکز بود تا بر مدرن‌سازی آن. این نگرش همپوشانی میان تحلیل نظام و تحلیل کنشگر را هر چه بیش‌تر می‌کرد. بنیان جامعه‌شناسی بر نقش مکمل دو انگارهٔ «نهاد» و «جامعه‌پذیری» استوار بود و مفهوم کانونی «نقش» آن‌ها را به هم پیوند می‌داد.

اما عمر این برداشت از جامعه‌شناسی حتی از سلفش نیز کوتاه‌تر بود. کنشگران بر نظام شوریدند، از تعریف شدن بر پایهٔ مشارکت اجتماعی سر باز زدند، امپریالیسم غیرعقلانی حاکمان را نکوهیدند و به جای آن که خود را بر پایهٔ میزان مدرن شدن تعریف کنند، خود را بر پایهٔ تاریخ‌ها و فرهنگ‌هایشان تعریف کردند. تا مدت‌ها جوامع غربی می‌توانستند خود را بر اساس گذار از جماعت محلی به جامعهٔ ملی - اگر نگوئیم بین‌المللی - تعریف کنند، اما با افزایش شمار کلی که به عرصهٔ عمومی دسترسی داشتند، میان تعریف عرصهٔ عمومی و تعریف «ارزش‌های» آن شکاف افتاد و کنشگران اجتماعی و جامعه به جای آن که همپوشانی کامل پیدا کنند، رودرروی هم ایستادند و به تکرار جامعه‌شناسی دستخوش بحران شد.

بحران یادشده با سر برداشتن جنبش‌های دههٔ ۱۹۶۰ که «جامعه»^۱ را دستخوش تکرانه‌هایی شدید کرد، عمیق‌تر شد. پس از آن بازنمایی جدیدی از زندگی اجتماعی ارائه شد که تأثیر و دامنهٔ بسزایی یافت. بر پایهٔ این بازنمایی جدید، زندگی اجتماعی مجموعه‌ای از نمادهای فراگیر سلطه بود که از طریق سازوکارهایی خشن حفظ و تحمیل می‌شد. این بازنمایی جایی برای کنشگران اجتماعی نمی‌گذاشت. کنشگران نیز به نوبهٔ خود به قواعد زندگی اجتماعی پشت کردند و هر چه بیش‌تر در پی جستجوی هویت خود رفتند؛ جستجویی

۱. به باور تورن، مفهوم «جامعه» ناظر بر کلیتی جدید است که همپای فرایند مدرن‌سازی شکل گرفت و توسعه یافت. «جامعه» با اتکا به مقولاتی ذهنی مانند ارزش‌ها، استعارها و خاطرات مشترک، چارچوبی جدید را به وجود آورد و جماعت‌ها از جمله گروه‌های هویتی، قومی و مذهبی مختلف را درون مناسبات خود مستحیل کرد تا یک «کل واحد» را شکل دهند. اما اکنون شاهد تضعیف سازوکارهای جامعه‌سازی هستیم. در نتیجهٔ تضعیف این سازوکارهاست که تورن از بحران در «جامعه» سخن می‌گوید و در اثری با نام *بازبان جامعه* به تحلیل فروپاشی آن می‌پردازد. نظر به تکرار انگارهٔ «جامعه» در ادامهٔ متن، لحاظ داشتن این نکته در فهم متن یاریگر خواهد بود.

که یا در انزوا صورت می‌گرفت و یا درون گروه‌های کوچک آگاهی‌بخش یا گروه‌های حمایتی.

در ابتدای دههٔ ۱۹۸۰ هیچ بازنمایی مسلطی از زندگی اجتماعی وجود نداشت. آن ایدئولوژی‌های سیاسی (و به ویژه ملی) که کنشگران را در وهلهٔ نخست شهروند می‌دانستند و ادعا می‌کردند کنش جمعی سخت به همراه قبضه کردن قدرت دولت تعیین‌بخش آزادی شخصی است، شکست خوردند و به بی‌تفاوتی یا طرد انجامیدند.

از همین رو ضرورت دارد تا بازنمایی نوینی از زندگی اجتماعی را جایگزین بازنمای جامعه‌شناسی کلاسیک کنیم. در این راه ممکن است وسوسه شویم کنشگران را بی‌هیچ ارجاعی به نظام اجتماعی، یا نظام اجتماعی را بی‌هیچ ارجاعی به کنشگران تحلیل کنیم که باید از هر دوی این توهم‌ها دوری کرد. توهم نخست در پیوند با ایدئولوژی سیاسی لیبرالیسم است که جامعه را به بازار فرومی‌کاهد. این توهم با واقعیت‌ها نمی‌خواند، زیرا بسیاری از بازارها توسط کنسرسیوم‌ها، مرادیت پنهانی، فشارهای سیاسی، مداخلات عمومی و مطالبات غیربازاری محدود می‌شوند. بنابراین ارجاع امر اجتماعی به امر ساختگی اقتصادی بیش از آن که مفید باشد، مضر است؛ هر چند این ارجاع در مبارزه با توهم‌های «جمع‌گرایانه» دورهٔ پیشین نقش انتقادی مفیدی ایفا کرد. توهم دوم برآمده از «نظام‌گرایی» است که چیزی نیست جز شکل افراطی کارکردگرایی. بنا بر این نظریه، نظام اجتماعی به وسیلهٔ سازوکارهای تعادلی با نوسان‌های محیط خود انطباق می‌یابد. منطق این نظریه در مواردی علیه خود آن به کار رفته است. نمونهٔ این امر را می‌توان در نظریهٔ عمومی سیستم‌ها مشاهده کرد که بنا بر آن خاص‌بودگی نظام‌های انسانی ریشه در بی‌پایانی آن‌ها و ظرفیتشان در تولید و دگرگونی اهدافشان دارد. در چنین نقطه‌ای نظریهٔ سیستم‌ها [شکلی معکوس به خود می‌گیرد و] تا حدود زیادی به جامعه‌شناسی کنش که این کتاب در پی توضیح آن است، نزدیک می‌شود.

شاید مقاومت برای پرهیز از وسوسهٔ اندیشهٔ «پستاتاریخی» دشوارتر باشد. در دوره‌ای که کشورهای صنعتی با سابقه قدرت و هژمونی خود را از دست رفته می‌بینند، جاذبه‌های «جامعه‌شناسی بحران» دائمی، و دل‌باختگی به انگارهٔ زوال دوجندان شده است. در این وضعیت، جستجوی لذت، تفاوت، امر زودگذر و تقابل بیش از تعامل و گرویدن به انگارهٔ جامعهٔ مطلقاً «روادار» اندیشه و رفتار اجتماعی زمان ما را متأثر کرده است. این وضعیت

بی‌شبهت به کارناوال‌هایی نیست که اخیراً پس از قرن‌ها دوباره در میانه فصل زمستان پیدا شده‌اند.

نباید در دور ریختن این گرایش‌های فکری درون اندیشه اجتماعی کنونی شتابزده عمل کنیم زیرا برای برساختن دوباره بازنمایی زندگی اجتماعی باید از خلال همین عرصه عمومی گذر کنیم که لبریز است از سازوکارها و سازویرگ‌های بدترکیب سرکوب و از فریادهای هویت‌طلبانه پر است و در بازی‌های عشق و تغییر غرقه است. برخی برساختن دوباره بازنمایی زندگی اجتماعی را غیر ممکن می‌دانند. این کار در کشورهایی مانند فرانسه دشوارتر است که در آن آشفتنی تحلیل‌ها در لوای ایدئولوژی‌های پیر پنهان است.

زمانی که به «جامعه» و سیاست‌ها و ایدئولوژی آن پشت می‌کنیم تا به فرهنگ — خواه در شکل علم باشد یا آداب — رو کنیم، نیاز به ارائه بازنمایی نوین از زندگی اجتماعی آشکارتر می‌شود. تضاد میان حوزه سیاست‌ها و ایدئولوژی‌های جامعه با حوزه فرهنگ در اوج خود قرار دارد و انکار عمومی به خوبی این تضاد را درک می‌کند. از همین روست که با وجود توجه عمیق به تحولات علم و اخلاق، توجه اندکی به سیاست نشان می‌دهد. با وجود توجه عمیق به تحولات علم و اخلاق، زمانی که یافته‌های تکان‌دهنده علمی در حال دگرگون کردن بازنمایی ما از موجود زنده، توارث و معرکه است، چگونه می‌توان از زوال، پایان تاریخ و بحران دائمی سخن گفت؟ زمانی که آداب و رسوم ما به سرعت در حال تغییر است و بازنمایی ما از مرگ و زندگی و درکمان از روابط زن و مرد و روابط کودکان و بزرگسالان به کلی وارونه می‌شود، چگونه می‌توان جهش‌های کلان‌دامنه را انکار کرد؟

لحظه نگارش این کتاب، لحظه‌ای است که در آن فرهنگی دگرگون‌شده در پی دگرگون کردن اندیشه اجتماعی و به واسطه آن کنش سیاسی است تا این‌گونه آن دو را با خود هماهنگ کند. دیگر نمی‌توان فرهنگ قرن بیست و یکمی را با جامعه قرن نوزدهمی هماهنگ کرد. یا این تناقض به انحلال کامل جامعه می‌انجامد و امواجی از خشونت و عقلانیت‌گریزی را ایجاد می‌کند، یا آن‌که در سایه برسازی گونه‌ای جامعه‌شناسی نوین برطرف می‌شود.

مشخصات این جامعه‌شناسی نوین را در سراسر این کتاب می‌توان دید و من در کتاب‌های پیشین خود نیز شرح مفصلی از آن ارائه داده‌ام.^۱ در این جا به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که

1. See in particular Alain Touraine, *Production de la Société* (Paris: Seuil, 1973).

جامعه‌شناسی نوینی که من ارائه می‌دهم، در پی آن است تا مفاهیم «تاریخمندی»، «جنبش اجتماعی» و «سوژه» را جایگزین مفاهیم «جامعه»، «تکامل» و «نقش» کند و آن‌ها را در کانون بازنمایی نوین از زندگی اجتماعی قرار دهد.

در گذشته تاریخی (اگر جوامع به اصطلاح بدوی را کنار بگذاریم)، مهم‌ترین «حوزه رقابت» که تعیین‌کننده روابط کنشگران اجتماعی بود، در بالای سر آن‌ها قرار داشت و امری فرااجتماعی یا شاید بتوان گفت مقدس بود. کنشگران فقط با ارجاع به این حوزه رقابت فرااجتماعی می‌توانستند عرصه عمومی را سامان دهند و رفتاری معنادار و متحد از خود نشان دهند. این حقیقت در مورد الگوی جامعگانی برآمده از جامعه‌شناسی کلاسیک نیز صدق می‌کند: در این الگو، کارگران و کارآفرینان بر سر مدیریت پیشرفت و هدایت معنای تاریخ با هم می‌ستیزند. وجود این چارچوب فرااجتماعی بی‌تردید بزرگ‌ترین مانع بر سر راه بازسازی جامعه‌شناسی نوین است. اما اگر جوامع تا آن‌جا پیش بروند که ظرفیت کشش بر خود را به دست آورند، و آن قدر «مستقل» شوند که بتوانند کاملاً سکولار — یا به تعبیر ویر، افسون‌زدوده عمل کنند، آیا می‌توان همچنان از وجود اصلی کانونی سخن گفت که به کنشگران جهت می‌دهد و منازعات را ادغام می‌کند؟

پاسخ به این پرسش در قلب بازگشت کنشگر نهفته است. مفهوم جنبش اجتماعی نمی‌تواند به‌خودی‌خود پاسخی مستقیم برای این پرسش باشد؛ زیرا امروز با تصویری شبه‌مذهبی از جنبش‌های اجتماعی به‌ارث‌رسیده از قرن‌های گذشته فاصله زیادی داریم. آیا این مبارزه‌ها که در راه خلوص، آزادی، برابری و عدالت به راه افتاد و از زبان خدا، خرد یا تاریخ سخن می‌گفت، در جوامع مدرن از میان نرفته‌اند؟ آیا مطالبه منفعت — که همچنین می‌توان بر آن نام هویت، لذت یا شادی گذارد — آن جنبش‌ها را نابود نکرده است؟ [اکنون شاهد گسترش تاریخمندی در جوامعی هستیم که به دوره مدرنیته متأخر تعلق دارند] تاریخمندی یعنی ظرفیت جامعه برای خلق مناسبات خود، با استفاده از الگوهای فرهنگی و از گذر منازعه‌ها و جنبش‌های اجتماعی.

با ارجاع به تاریخمندی می‌توان پاسخی برای پرسش‌های یادشده ارائه کرد؛ مشروط بر آن‌که تاریخمندی کارگزار دگرگونی‌های عمیق باشد. [گرویدن به تاریخمندی در جوامع سنتی و جوامع مدرن به دو شکل متفاوت رخ می‌دهد و نتایج متفاوتی نیز به همراه دارد] در

جوامع «ستی» که در سلطهٔ فرایندهای بازتولید اجتماعی و فرهنگی است، گرویدن به تاریخمندی شکلی کاملاً فاتحانه به خود می‌گیرد: کنشگران را از بند جبر محیطی رها، و آنان را به معماران جامعهٔ خود بدل می‌کند و این چیزی است که در جوهرهٔ تمامی انقلاب‌های «پیشرفت‌گرا» و جنبش‌های آزادی‌بخش نهفته است. اما در جوامع «مدرن» که قدرت فراگیر سازوبرگ‌های مدیریت، تولید و انتشار در عرصه‌های مختلف حکمفرماست (از کالاهای مادی تا کالاهای نمادین، زبان‌ها و اطلاعات) گرویدن به تاریخمندی نمی‌تواند شکلی از «تعهد» باشد، بلکه شکلی از «کناره‌گیری»^۱ است و بیش از آن که ناظر بر «سرمایه‌گذاری» باشد، ناظر بر «فاصله‌گذاری»^۲ است.

چهرهٔ جدید سوژه نیز برآمده از تحول یادشده است. شاید نام این کتاب باید «بازگشت سوژه» می‌بود، زیرا هر گاه کنشگر در سطح تاریخمندی عمل می‌کند و کنشش معطوف به تولید جهتگیری‌های هنجاری کلان زندگی اجتماعی است، می‌توان آن را سوژه نامید. اما از آن جا که بازگشت کنشگر [نه فقط در سطح تاریخمندی بلکه] در تمامی سطوح زندگی اجتماعی رخ می‌دهد، ترجیح دادم از «بازگشت کنشگر» سخن بگویم. ارائهٔ تعریفی نوین از سوژه کاری بنیادین است. سوژهٔ نوین بیش از آن که بر پایهٔ ظرفیت تسلط بر جهان و تغییر آن تعریف شود، بر پایهٔ توان فاصله‌گذاری میان خود و ظرفیت تسلطش بر جهان و سازوبرگ‌ها و گفتمان‌های مرتبط با آن تعریف می‌شود. سوژهٔ «مدرن» از شغل خود و حتی در تقابل با آن، نوعی سکوت است؛ نوعی بیگانگی با جهان به اصطلاح اجتماعی. سوژه همچنین سرشار از تمنای ملاقات با آن دیگری است که او را در مقام سوژه به رسمیت می‌شناسد. سوژه را در مبارزه با توتالیتاریسم و شکنجه، در اعتراض به زبان بی‌روح و شبه‌عقلانی «سیاست قدرت» و در طرد تمامی تعلقات می‌توان دید. چهرهٔ سوژه از انقلابی به لیبرتارین تغییر کرده است.

با وجود این، واژگونی انگارهٔ سوژه خالی از خطر نیست؛ خالی از محدودیت هم نیست. مهم‌ترین خطر آن است که کنشگر با گرایش به امری غیراجتماعی که می‌تواند فردی، گروهی یا جماعتی باشد، امر اجتماعی را کنار بگذارد. این وضعیتی است که در بسیاری از کشورهای جهان سوم شاهد آنیم؛ جایی که طرد سلطهٔ خارجی‌ها به ایجاد شکل‌های مختلفی

از بنیادگرایی جماعتی انجامیده است. فاصله‌ای که سوژه میان خودش و جامعه می‌گذارد، نباید موجب شود تا کنشگر درون خویش محبوس شود، بلکه باید او را برای بازگشت به کنش مهیا کند؛ برای سرمایه‌گذاری خویشتن در جنبشی اجتماعی یا ابتکاری فرهنگی. بازنمایی نوین از زندگی اجتماعی نمی‌تواند به یکباره متولد شود. گسترش آن در گروی شکستگی کنشگران اجتماعی نوین و سازماندهی منازعه‌ها بر سر مدیریت آن تاریخ‌مندی است که پیش‌تر دگرگون شده. اما امروز بایسته است تا این انقطاع جدید در تاریخ اندیشه اجتماعی را نشان دهیم و ماهیت تغییراتی را که در شرف وقوع است، آشکار سازیم. آن‌هایی که چشمشان صرفاً بحران‌ها را می‌بیند و گوششان صرفاً صدای فروشکستن گفتمان‌های کهنه را می‌شنود، نمی‌توانند پس از پایان بحران طرحی نوین درافکنند. آن‌هایی هم که همچنان اصرار بر تداوم جامعه‌شناسی به مثابه تصویری سلبی یا ايجابی از جامعه دارند و جامعه را نظامی می‌دانند که قادر به حفظ اصول و جهتگیری‌های بنیادین خود است، خواه‌ناخواه ناگزیر خواهند بود هر چه پیش‌تر به ماهیت ایدئولوژیک گفتمان خود تکیه کنند. در آخر، آن‌هایی که انگاره‌های عمومی را در پژوهش‌های خود کنار می‌گذارند و آن‌ها را مانعی بر سر راه توسعه پژوهش برمی‌شمرند، در نهایت خواهند فهمید که موضع تقریباً متواضعانه آن‌ها فقط به تضعیف پژوهش انجامیده و آن را به خدمت منابع عملی یا فرضی قدرتمندان درآورده است.

نگارش این کتاب در لحظه‌ای صورت می‌گیرد که شاید نزدیک‌ترین لحظه به فروپاشی نظام‌های کهن تحلیل باشد. در همان حال بحران اقتصادی در شرف بهبود است. آنچه تاکنون رخ داده، دگرگونی بزرگی در الگوهای فرهنگی، و پدیدار شدن مرحله‌ای جدید از فعالیت اقتصادی است. این دو تحول ضرورتی فوری را برای بازاندیشی درباره علوم اجتماعی به وجود آورده است. یک قرن و نیم پیش، در آغاز انقلاب فرانسه و در سپیده دم عصر صنعتی، جامعه‌شناسی کلاسیک به مثابه بازنمایی جدیدی از زندگی اجتماعی متولد شد. نباید ما هم از کلاسیک‌ها بی‌روی کنیم و مانند آن‌ها ضرورت نوزایی در اندیشه اجتماعی را به رسمیت بشناسیم؟